

طفل قانع شیر از مغز سرخو و مغز
چون سر انگشت سوسن کنارین کشد زخمو بخورد

بای اهل کرم از نم ز روسی بخورد
بای کوه بر بکلی از کز دین می بخورد

خرام نازک و پت کوه را موند باشد
که یک بالیدن او صبح محله آمدن باشد
که رنگ رفتن او رنگ دیگر آمدن باشد
که چو رنگ بجای آید کوه ترا آمدن باشد

طوق قمری ز فغان حلقه هاتم بود
همچو ابرو قامت بخت سیاهم بود
جاده با چون زلف خوباد ز نظر درم
خانه دار از بلندی بگفت آدم بود
کز چه تخالم جفا چشم ز مزم بود
شوکت از امید
باید کس تاغم بود
بیلی ز آسپانه من خوب میبرد

رزق مردی بی نیاز از پر خود بخورد
زینت ظاهر بود نقوش کمالت همچو نغم

حدا بخیل کز راه کرمی بخورد
ضبط خود در لبر فو خط نشو اند کردن

بلعلی او تبسم می بسا خواند باشد
بسا خوانده از میخانه پای کلی درم
ز نیرنگ لغافل های معشوقی خبر درم
ندارم حاجت قاصد بر نامه آوردن

سرو از آب کرم من طراوت کم بود
بسه ضعف پیری من کرده طلوع
بسه راه آرزو بر هیچ مناب افتاده است
رفت کاشانه مرد عشق ز در کار نیست
جز تر دارد بیابان مرگ ز لب نشسته کی
میگریم در پناه پاس
منت از غم ترا چو
زشت فغانم از غم مطلوب میبرد

زخم ما چون هم آید کف افسوس بود
خار با عی مشه دیده طلا و سوس بود

دید و دید عزیزان کف افسوس بود
دست بوسیدن مشتاق تو با کوه بود

که هم آمدن ما کف افسوس بود
دل ز کف رفتن حشاقی تو جاکوه بود
ز وحدت اینجا
ز ناقوس بود
که کرم چو کشته خانه در و یک بود
از سعه او از تهی نوبت بس بود

طلا ز آتش سنگ محک که خند شد
سواد حلقه ز غیر طوقی فاخته شد
جفا کسب که تو نشناختی شناخته شد
بوهو مینا کلاب غنچه بتجاله زار خود
بود فافوس کسب سخته جواله زار خود

بسکه از ناک بیداد تو ما بوس بود
حیرت بسکه ز کوه بیدار یک برد

میسوان سطح زرق زرق ز رو کن کرد
گردش حید بر دانه ندامت فکند

عید آمد که بیای تو کد نام سرخو پس
بسکه از وصلی بیای کد نام می دانم
میرود تا ز سر کوه تو آرد چیزی
باز شوکت کی و شینک
جوس قافله کعبه
از نمدی خویت دی پریشی بس بود
آماده ناراج چنانکه حصیرم

ز امتحان تو ام کار صبر ساخته شد
اگر خستی تو ام تب خیالی مرو تو کرد
شده از کوا ز تغافل جفا را ما کاملی
زار خود
قدح با شکر شراب کسب خونم کالم
مرا کسب که هم پرده دار غافل باشد

رزق

Copyright © King Fahd University